

Course of Islamic paleography by Jan Just Witkam

Tasks for the student:

1. Read the bibliographical description of the manuscript.
2. Carefully compare the images of the manuscript with the proposed transliteration. Get accustomed with peculiarities of this hand.
3. Transcribe in the same way a considerable portion of that part of the manuscript which has not been transliterated. Start where the given transliteration ends. See how far you come.
4. Note remarkable or unusual ligatures and make a list of these.
5. Make an inventory of all signs and peculiarities which are different from modern practice.

MS Leiden Or. 494

Persian, paper, 547 ff., *nasta'liq* script, illuminated and illustrated, dated Saturday 15 Ramaḍān 840/1437, copied by 'Imād al-Dīn 'Abd al-Raḥmān al-Kātib (colophon on f. 547a), The colophon uses the term *katabahu*, which implies that the illustrations and illuminations in this manuscript are made by someone different from the copyist. All miniatures but one have been extensively reworked at a later date, full-leather Islamic binding with flap, with coloured ornamentation (borders and medallion).

Shāhnāma, by Maṣū' Abū al-Qāsim Firdawsī Ṭūsī (c. 934-c. 1020). CCO 631 (II, p. 108). The miniatures in this volume have been surveyed in Jill Norgren & Edward Davis, *Preliminary Index of Shah-Nameh Illustrations*. Ann Arbor 1969.

The miniatures of the present manuscript have now all been included in the Shahnama Project, which is managed by Dr. Charles Melville of Cambridge University.

<http://shahnama.caret.cam.ac.uk/shahnama/faces/user/index>.

f. 260b:

سرش را بریدم بسان جکاو * بغلطید هر خاک بی توش و تاو
بخون سرخ شد روی و ریش سفید * نباچار کشت الرحمان نا امید
بنگریست بر وی کسی هیچ زار * از ان کش بدی بود آموزگار
ز ضحاک و تور آم ستمکارکان * بگویم که بودند خون خوارکان
که ضحاک کشتست جم برین * دگر تور کشت ایرج باک دین
پزحان نکر تا زدست دو شاه * بدیشان چه آورد در رزمگاه
فریدون فکند ان کمان یلی * بنیروی یزدان که بودش ولی
گرفت ان ستمکاره ضحاک را * ز تخت اندر آورد ناباک را
ببرد و فکندش بجاه اندرون * نهادش یکی کوه بر سر نکون
برستند مردم ز آزار او * سر آمد همه کار و بیکار او
و کر بین منوجهر ان دادگر * که نسبت از پی کین ایرج کمر
ز ایران برون رفت و شد تا بجین * دلش بر زباد و سرش بر زکین
بنیروی یزدان بسر و زکر * ز تور ستمکر جدا کرد سر
جنین است فرمان توران و راه * که هر کس که برّد سر بی گناه

سرش را ببرند پی ترس وباك * سبازند ناباك دل را بخاك
 نكر تا نباشی تو زینها وپس * كه كس باید بدید فریاد رس
 بباسخ بر آراست جهن ان زمان * كه اي دادكر شهريار جهان
 بفرمان تو من ببندم كمر * ببایم به بینم رخ تاج ور
 ببوسم زمین بیش تخت ترا * كنم آفرین تخت و بخت ترا
 نثار آورم مشك وعود وعبیر * زمین را ببوشم بجینی حریرنث
 یکی آرزو دارد اكنون رهی * بدین نامور بیش گاه مهی
 كه بوشیده رویان فرزند من * همان خواهران را و بیوند من
 ببخشد بمن تا بتوران برم * اكر آرزو را من اندر خورم
رفتن جهن بتوران زمین | و بجای بدر نشستن |
 جو بشنید ازو شهريار جهان * بدان باسخ افكند اندر نهران
 بفرمود تا بیش او شد دبیر * بیاورد قرطاس و مشك و عبیر
 نوشتند منشور بر برنیان * بآیین شاهان و رسم کیان
 جنان جون فریدون بتوران زمین * سبرد و بگفتش كه تو بیش از این
 مجوی از جهان بهره خویش را * بده داد مظلوم درویش را
 بكنجور گفت ان زمان شهیر یار * كه رو خلعت و تاج شاهانه آر
 بیاورد كنجور تاج کیان * ابا خلعت و یاره خسروان
 بفرمود تا تاج بر سر نهاد * برست از كزند و شد از شاه شاد
 همان خواهر انرا و بیوند اوی * كه بودند هر يك ازو جاره جویه
 فرستادشان شهريار جهان * ابا جهن خرّم سوی خان و مان
 همان دم بفرمود تا شد دبیر * نوشتش یکی نامه دلبدیر
 بنزديك كستمه كو در زكاوی * بباید بایران اباهای و هوای
 سبارد بجهن ان زمین را تمام * نسازد درنك و نكیرد مقام
 بشبکیر هنگام بانك خروس * ز درگاه جهن آمد اواي كوس
 نشست از بر اسب و شد سوی تور * همه راه با شادمانی و سور
 جو نزد یکی شهر توران رسید * فرستاده نيك پی بر كزید
 بگفتش كه نزديك كستمه بوی * همه كار ما بیش او باز كوی
 فرستاده جون گفت شاهش شنید * بكردار باد دمان رو برید
 جو نزديك كستمه آمد ز راه * بگفتش كه جهن آمد از نزد شاه
 جو كستمه از ان كار آگاه شد * بیاده بذیره بدان راه شد
 همه شهر توران بیار استند * مي ورود ورامشكران خواستند
 جو جهن اندر آمد سوی خان خویش * بآیین شاهان كه بودند بیش
 بهر جای دیبا براویختند * همه كوی و برزن درم ریختند
 نشست از برگاه افراسیاب * همه خفته را سر بر آمد ز خواب
 دو هفته ابا كستمه بود شاد * بذو خلعت و كنج بسیار داد

سنانا کف از میدان نشان کسی ز کوبال و از پشتهای بلند ز غفر بیت و از از دوما و ملک بوندیشان رسید به کوهن غریب لایق شایان و دستم حسن چنین را ندیدیم ازین در ازل یعنی شد آباد کج ز رخ برین مرد و جام و تی و صحبت بدار بقا جا بر آباد کبیر بخشای تقصیر این مرد پر وزن جمله کشور شود بر سخن	ولیکس ار چه بود ز ایشان کسی ز شمشیر و تبر و کمان و کیش ز کرب و زهر و پیر و پیل و کمان ز ننگ و نعل و ز جاد و زود جوش پنهانی این کوزه کوزه سخن ولیکن چو دارنده کرم پزل کرم کشت و برین بر شاه کج شغیر عمده امام علیست مرا بس بود کف من یاد کبیر خدا یا تو سی بنده را دست چو این نامور نام آمده بین بس از مرک بر من کذا فرس که تخم سخن من بر آن ده ام	سخنهای اندازد پیچوده آمد خمن جمله در شبوه کارزار ز دریا و محسار و خشکی و رود و کردان رزمی کف نام و لاف ز در راه دانش کرامی بدی لمکشی چنین روز کارم تپاه ز سودم کند سپه تیاده ایسی می بریم زین جهان برین ز من او فکند در محل قبول چو خواهم ز دنیا می مردم کزای مردود آرد حضرت مصطفی مرا کس که در دستش درای بین از آن بس نهرم کس من زنده ام	سخن بستان پهلوان بود و ز باهات ز پیا دوره حسنی ز بزرگ پنهان و ز نشان خود ز درون نامی بر روز مصاف از زجه اندر حاجی بدی و کرد که ز کوهی بکارم نگاه نیاید بر بافتن جاره بزر خداوند جان آفرین اگر دوست داری تو آل رسول چو آباد دارم بد بیکر پیروی مردان مرا و معتام صفا
---	---	---	---

تمام شد کتابت اسما من کفنا ر ملک الشعرا
حکیم منصور ابوالفتاح سمرقندی در سی و هفتمین
علیه کتبه العبد علی الدین عبدالرحمن
الکاتب عفا الله عنین
فی یوم السبت خامس
سنه اربعین
فتمنا

Firdawsī, *Shāhnāma*, dated Saturday 15 Ramaḍān 840 (1437), copied by ‘Imād al-Dīn ‘Abd al-Raḥmān al-Kātib. MS Leiden, Or. 494, colophon on f. 547a.

<p>بیا جا رکش از جهان نامیدم کبوتریم که بودند خون خوارگان بدیشان جگر آورد در زم گاه تخت اندازد در نامک را سر آمد سر کار و سپکار او دلش بزداد و سرش بزرگین که کس بر کس که بر دهنی گناه کس ماند پند فریاد رسا پیام بر پیغم رخ تاج ور زمین را بوسه بچینی جریب همان خواهران را بپوند من اگر آرزو را من اندر خورم بدان با سخ انگلند اندر نهان باین شان دم گم کسان به داد مظلوم در پیش را با طاعت و باره خروان که بودند هر یک از جاره جوی نوشتنش کجی نامد دلبد پر نسا زد رنگ و نیک مقام سر راه با شادمانی و سوسر سمد کار ما پیش او باز کوی بگفتش که چمن آمد از نزد می ورود و را مشکرا ان جوا سمد کوی و بران دم و شنبه بدو طاعت و کعبه بسیار داد</p>	<p>بچون سنج شند روی و در پیش ز سخاوت و نور آن پستکارگان پنهان مکر تا ز دست دوشاه گرفت آن پستکاره سخاوت را بر پستند مردم را زار او نایبران برون رفت مشه تا چنین است فرمان توران در مکر تا با شتی تو ز نهما و پس بفران تو بنیدم کسر شاد آورم مشک و عود و غیر که بوشیده رویان فرزند من</p>	<p>بغلطید در حال نی نوش تو تا و از آن کش بدی بود آموزگان در که تور کش ابرج باک دین بنیروی بزدان که بودش و ش نهادش بلی کوه بر پسر کون که نسبت از پی کین ابرج که ز تور پستکار جدا کرد پسر بسیار نداناک دل را با جاک که ای داد که شهر با ججهان گم آن رخ تخت و تخت نزا بدن نامور پیش گاه همی</p>	<p>شش را بریدم بسان جگاد بنگریت بروی کسی هیچ زار که سخاوت گشتت هم برین فریدون فلذان کان بلی برود فلذانش بجاه اندرون در کین منو ججهان داد که بنیروی بزدان پسر و زگر شش را بر ندی ترس و باک ابا سخ بر آراستن حسن ان زمان هوسم زمین پیش تخت نزا کجی آرزو دارد اکنون رسی بچشد بمن تا بتوران بوم خوشیند ازو شهر با ججهان نمود تا پیش او شد جبه جان چون فریدون توران بکنجور گفتن زمان شهر باد بفرمود تا تاج بر سپهر نهاد فرستاد شان شهر با ججهان بزدیک پستم کور ز کاوی بشبیک سنگام بانک جروس چون زد یکی شهر توران رسید فرستاده چون گفتش چون پستم انان کار آگاه شد چون آمد سوسوی جان نشسته از بر گاه افراسیاب</p>
<p>فرز جهان بتوران زمین و جای بدگشتن</p>			
<p>نوشتند منشور بر برینان مجوی از جهان بهره خویش را پیاورد کجور تاج کبان همان خواهران را و پوند او همان دم برمود تا شد چه بسیار دهمین ان زمین را نام نش از بر است شد سوسوی بگفتش که نزدیک پستم بوی چون نزدیک پستم آمد ز راه سمد شهر توران پیارا پستند بهر جای جها بر او بچشد دو سفینه ابا ک پستم بود شاد</p>	<p>پیاورد قرطاس مشک پر سرد و گفتش که تو پیش ازین که رو طاعت و تاج شاهانه برست از کز ند و شاد شاه ابا جهم خرم سوسوی خان پیاید با بران ابا مای و سوسوی ز راه گاه جهم اما و ای کوس فرستاده نیک پی بر کز پد کبردار باد دمان ره بر پد پیاده پذیره بدان راه باین شانان که بودند پیش سوسوی خسته را سر بر آمد ز خوا</p>	<p>نوشتند منشور بر برینان مجوی از جهان بهره خویش را پیاورد کجور تاج کبان همان خواهران را و پوند او همان دم برمود تا شد چه بسیار دهمین ان زمین را نام نش از بر است شد سوسوی بگفتش که نزدیک پستم بوی چون نزدیک پستم آمد ز راه سمد شهر توران پیارا پستند بهر جای جها بر او بچشد دو سفینه ابا ک پستم بود شاد</p>	<p>نوشتند منشور بر برینان مجوی از جهان بهره خویش را پیاورد کجور تاج کبان همان خواهران را و پوند او همان دم برمود تا شد چه بسیار دهمین ان زمین را نام نش از بر است شد سوسوی بگفتش که نزدیک پستم بوی چون نزدیک پستم آمد ز راه سمد شهر توران پیارا پستند بهر جای جها بر او بچشد دو سفینه ابا ک پستم بود شاد</p>

سوم

Firdawsī, Shāhnāma, MS Leiden, Or. 494, f. 260b.

<p>سیوم سفته در کجای باز کرد بر این همه بدیها پیش شاه بدرفت کسبم کردش هر دو بس آنکه نشاندهش ابرگاه شاه جز یاد تو نیست و یک زمان جواز خوان و خوردن بردا جو خورشید نبود رخ را بهر بز یک شاه جهان آورید بدن کونه ناسالیان وقت بر اندیشه شده نامور جان شاه</p>	<p>زمر جیه جملی در ساز کرد بگویش که دادار نیکی بن که بادی همه ساله با کام بر سیدش از جن و نوران بفرمانت دارد که بر میان می ورود و در اشکران سا خوشان بر آمد تخت سهر چو سپهرم انرا همه نیکوید</p>	<p>همیدون کسبم بسپرد و تویی شاه و مانند کان همه شب بودند با کام و ناز بیاسخ بگفتش که ای شمس پاد هم آنکه بسالار گفت از خوا همه شب پیوند بنامی ورود به او و کسبم ان خواست اینخ شب جمل با بر اینان</p>	<p>که ای مرد با دانش موس هر جا بر پستند کان تو ای ببرد که رفتش ز مانی دراز ز جنت درود فراوان سپار بر پهای جام و پانای جوان همی کرد بر کس ز نشان که جنتش فرستاد آراست نشسته از برگاه شاه جهان جهان شد همه شاه راز بر دست از ان وقتن که در ان دست</p>
<p>در نایب شدن کجین انرا اینیات</p>			
<p>ز جین ز مند اندرون بر دم مرا کشت فرمان و تخت می و کردل می سوی کین تا فتم که با نور و سلم اندر آمد هم که جز جو رو کردی ندیدی بجا که ای بگری و راه بدی همان پیش یزدان سر انجام روان تیره ماند به دوسری کل و درجهای کس کشته خوار که بد کرد باره یزدان و کرد جند با کج و با انیسر شوم پیش یزدان برا زاب که این تاج و تخت می بگذرد بد و نیک هم آشکار و نهان که مر کس که آید بدن بارگاه</p>	<p>هم از ما و روان تا هر کس جهان از بد اندیش پی روان نیا بد که آرد من بکشور زکا و وس دارم نیا یزدان شوم یک زمان بسا وزن بس بدان بتری بگذرم بنده کرد در ان گوش ز کاف گرفته کسی تاج و تخت مرا من اکنون جو کین بذر خواستم با یاد و ویران خستی نماند بسا هم یزدان که اوداد مگویم بدن خوبی اندر نهان نیا بد قزون زین کسی کام و نا کشتا و وز باشد اگر تاج و سبک ز گردان بنیکو سخن</p>	<p>ز کوه و پهبان و وار خشک فراوان مار و زبر سر شد بماندیشی و کار امر من در کسوی نوران برادر کیمیا بروشن روان اندر آرم برس چاک اندر آید مرا انیسر چاک اندرون ریزد در ان بیای اند را آورده بخت مرا همانرا بخونی پبارا پستم که منشور تیغ مرا بر بخواند بدین گردش خرد و پای و بر بر پستند که کرد کار جهان بزرگی و خوبی و آرام و ناز سر انجام بر هر ک باشد کند همه مردمی جوی دست کن</p>	<p>سعی کف خدین ز آباد بوم سر از ز بدخواه کردم نئی ز یزدان همه آرزو یافتم شوم بد کشتن بچو صخاک و هم چکا و و پس و جاد و افرا نیا ز من یکسله سهره آیزدی کینتی بماند ز من نام بد هنرم شود ناساسی بجای ز من نام ماند بدن یا کار بکشم کسی را که با بستم بزرگان کینتی مرا کشته ند کنون ان به آید که من راه روان بدان جای نیکان برد رسیدیم و دیدیم راز جهان بسالار نوبت بفرمود</p>